

# پاسخ ۳۱

پاسخ به مسائل، انتقادات و مباحثی می پردازد که درباره سیاست های مزب کمونیست کارگری - مکتبیتست طرح می شوند. پاسخ همچنین نقد تمام گرایشات، سنت ها، جنبشها و فط و فطوط سیاسی مختلف را امر فود می داند. پاسخ از دریافت مستقیم هر نظر و بمئی از طرف شما فوانندگان استقبال می کند.

[pasox20@yahoo.com](mailto:pasox20@yahoo.com)

[www.pasox.org](http://www.pasox.org)

۲۷ تیرماه ۸۴ سرسبز: ممدفتامی

## گنجی قهرمان است و حکمتیست ها مشکوک!

محمد فتاحی

## پسقراولان و فراموش شدگان در لباس ناجی و راهنمای جامعه!

در حاشیه نامه اخیر رضا علامه زاده

ثریا شهابی

## ماهواره و آل احمدهای پلاستیکی

منصور حکمت



محمد فتاحی

## گنجی قهرمان است و حکمتیست ها مشکوک!

[pichay.blogspot.com](http://pichay.blogspot.com)

این سازمان حککا جدا کثیف تر و پست فطرت تر از آنچه است که فکرش را می کردم ببینید خاتم! مهرنوش موسوی درباره اکبر گنجی چه خزعبلاتی نوشته. اینها جدا فکر می کنند که در فردای آزادی ایران جایی مهم دارند و مهافت هم می خواهند که باز اکبر گنجی را به زندان بپندازند، کثافت ها، فکر می کنید که شما چه فرقی با رژیم سفک جمهوری اسلامی دارید؟! شما نام کمونیسم و چپ را به گند کشیده اید. شما از انسانیت بونی نبرده اید.

به عنوان یک پژوهشگر در باب مسئله کشتار زندانیان سیاسی اعلام می کنم که هیچ سند و مدرکی و شادنی از حضور اکبر گنجی در میان آمرین و عاملین کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ در ایران وجود ندارد. و به عنوان یک انسان ضمن آرزوی آزادی و بهبودی اکبر گنجی اعلام می کنم که در فردای آزادی ایران هیچ احدى حق ندارد خودسرانه و از روی باد شکم گنده و مفت خورش، مثل حککایی ها؛ کسی را بی جهت به دادگاه بکشند. یا چنین تخیلاتی به ذهن بیمارش راه دهد /

دو پاراگراف بالا برابرم میل شده بود، تا پاسخ دهم! سری به صفحات ویلاک زدم، مشخصات و هویت سیاسی ویلاک مزبور برابرم نشانخته بود. وب سایت شماره اول مندرج در صفحه اولش متعلق است به حمید احمدی دایرکتر تاریخ شفاهی چپ، به گفته خودش از منقورین نظامی سابق بنی صدر بوده است. تنها سازمان سیاسی شناخته شده ایرانی که در لیست پیوندهای آن موجود است، سازمان راه کارگر است. به اضافه کانون نویسندگان در لیست شخصیت هایش از چریک فدایی بیژن جزئی شروع و به علی میرفطروس ناسیونالیست ختم میشود. در یک نت انتهای صفحه اولش هم اشاره ای دارد به مشکوک و ضد مارکسیست بودن جریان حکمتیست و کمونیسم کارگری. با این مشخصات هویت سنت سیاسی ایشان چیزی در دایره اکثریت و راه کارگر و حواشی آنهاست.

هدف خود من در اینجا پاسخ به نکات بالا نیست افشاکاری و حتی نقد انهم نیست اساسا میخواهم تفاوتها را در چند پاراگرافی روشن کنم.

**یک** تا آنجا که فعلش شده به جریان ما، بیش از آنکه در مورد جریان حکمتیست و کمونیسم کارگری چیزی بگوید، ماهیت سیاسی خود را روشن تر کرده است. در نظر بگیرید کسی که یک زن از راه فاسد و فاحشه خطاب میکند، و یا دیگری را در نظر بگیرید، که آن یکی را به خاطر مسلمان نبودنش نجس میدانند. فرد سومی را در نظر بگیرید که طرفش را خابن به وطن معرفی میکند. در قیافه اشخاص مذکور، شما میتوانید برترتیب در اولی شخصیت یک نفر مردسالار، در نومی یک مسلمان متعصب، و در سومی یک ناسیونالیست را به همه نشان دهید. ردیف کردن عناوین "کثیف"، "پست فطرت"، "کثافت ها"، "مشکوک" و "ضد مارکسیست" برای حکمتیست ها و کمونیسم کارگری، قیل از اینکه چیز جدیدی در مورد ماها بگوید، هویت خود فرد را روشن میکند. اینها را جنبش معینی در تمام عمر رژیم اسلامی به ما گفته و میگوید. من از این نظر

حقیقتا انتقادی به ویلاک مزبور ندارم. بالاخره در فرهنگ هر کسی و نیرویی پدیده ای کثیف و غیر قابل تحمل است. در اینمورد، و از نظر این سنت قرعه به اسم ماست!

**دو** - اما در مورد نقش و یا بهتر بگویم درخش؛ نویسنده ویلاک را مقاله مهرنوش موسوی سوزانده است. مقاله مزبور با جمله "اکبر گنجی باید آزاد شود" شروع میشود. و بعدا توضیح میدهد که گنجی قهرمان جنبش ما نیست. همین- گناه مهرنوش موسوی در این است که به پزیننت بوش، محسن سازگرا و سازمان اکثریت و ناسیونالیست ها و قوم پرستان کرد و رضا پهلوی و امثال اینها نیبوسته است، که اکبر گنجی را مناد ماقومت و قهرمان ملی بنامد. بخشی از هدف مهرنوش موسوی در آن مقاله نشان دادن این واقعیت است که در جامعه جنبش های اجتماعی و سیاسی مختلفی به حیات خود ادامه میدهند که منافع شان، سیاست شان، فرهنگ شان، اخلاقیات و سنن و ارزش های شان، و منجمله قهرمانان و شخصیت های شان و رهبران شان متفاوتند. قهرمان نسل گذشتگان شما مصدق بود، در دوره ای آقای خمینی ضد امپریالیست قهرمان شان بود، در دوره ای آقای خاتمی اصلاح طلب صاحب این موقعیت بود، حالا نوبت آقای اکبر گنجی قهرمان مبارزه آرام برای رفراوندم زیر چتر نظام است. اگر زندان و شکنجه ایشان را به رخ ما می کشید، باید ببینید که جلال اوین، آقای لاجوردی هم روزی خود زندانی سیاسی شاه بود، هماتپوریکه امثال رفسنجانی و اعضای توده ای و فدایی هم بودند. حالا سوال این است که قهرمانیها، فداکاریها، پیشرویها و تقلاهای دیگران برای تقویت جنبش خودشان به ما و به جنبش آزادی و برابری چه مربوط است؟

**سه** - منصف باشید!

منصفانه نیست از صف ماها بخواهید گنجی را قهرمان خود کنیم. از روز اول به قدرت رسیدن حکومت آقای گنجی، ما یا اینها در جنگ بوده ایم. بهترین یارانمان را همان سالها در جنگ با رفقای اکبر گنجی و خود وی و امثال وی از دست دادیم. خیلی ها را در خرداد ۱۳۶۰ یاران ایشان کشتند. و بقیه را باز هم در ۶۷ و...

آن روزها دولت اسلام نیزه از رو می بست و به امثال گنجی خوش و خرم میگذاشت و نیازی به تغییر پست از پاسداری به روزنامه نگاری نبود. بعدا که وضع اسلام بد شد، امثال گنجی و خاتمی و حجاریان و سازگرا و سروش و خلخالی و اکثریت و توده و... در لباس متفکرین و استراتژیست های این جنبش خواستند اصلاحش کنند و قابل تحمل، ما باز هم در مقابل شان ایستادیم، گفتیم اسلام هر نوعش باید برود. حالا که اصلاح نظام ممکن نشد، گنجی و بخش عظیمی از یارانش در جبهه سابق شان سرپازان و فرماندهان و قهرمانان و رهبران جنبش دیگری شده اند. به اسم رفراوندم در نظام، به رهبری یکی دیگر از فرماندهان سپاه، آقای محسن سازگرا.

آیا ایرادی به ما و امثال انقلابیون کمونیستی وارد است که میگویند منافع اینها از روز اول در تقابل منافع مردم بوده است؟ کسی فراموش نمیکند که افشای لیست کامل اعدایمهای دورانهای اولیه دولت اینها و بعدتر در ۱۳۶۰ و بعدترها در ۶۷، آنچه که دقیقا بر زندانیان

در این دورانها رفت را تنها میشود از امثال گنجی و سازگرا شنید. و اینها قهرمانانه تا این لحظه آن لیست و آن وقایع را سرپرسته نگه داشته اند. کسی نباید فراموش کند که اولین معذرت اینها در مقابل مردم، بازگویی داستان هنوز نگفته گورستان های خاوران و لعنت آبادهای ایران و آنهاست که جزاها های شان طعنه سنگ های ولگرد حائثیه شهرها شد.

**چهار** - منصف تر باشید!

شما میگویند که کمونیسم شما را به گند کشاده ایم. آیا میتوانید ببینید که کمونیسم ما، جنبش ما، و سنن سیاسی و قهرمانان و ارزشها و منافع ماها کاملا متفاوت است؟ کمونیسم بیژن جزئی شاخه ای از منتقدین درون خانواده سنت حزب توده است. سوسیالیسمش معجونی از عدالت علی بن ابی طالب به اضافه ضد آمریکایی گری شوروی سابق است. هدفش استقلال ایران و عدم وابستگی به آمریکا بود که به رهبری امام متحقق شد. تاریخ حزب توده و سازمان اکثریت و شعبات کوچکترشان گواهی میدهد که هیچ ربطی و هیچ وجه مشترکی بین کمونیسم کارگری و کمونیسم آنها موجود نیست. تمام طول عمر جمهوری اسلامی کمونیسم شما در کنار حاکمان و همراه جناحی از آنها بوده است. کمونیسم شما در قاموس اکثریت و توده، رسما معرفی کمونیست های نوع ما به اطلاعات شان را به عنوان دستور تشکیلاتی از فعالین شان خواستند و جنبشکارانه عملی اش کردند. خدمات کمونیسم شما به اسلام سیاسی را تنها میتوان با کار جاسوسان فاشیسم هیترلی مقایسه کرد، که با علم بر اعدام افراد، آنها را تحویل وزارت اطلاعات و سپاه و بقیه ارگانهای حکومت ترور دادند. در مقابل، جنبش ما همیشه علیه حاکمان جنگیده است. اگر از نظر شما گندی در کمونیسم تان به چشم میخورد، ببینید تقصیر ما نیست، تقصیر سابقه جنبشکارانه کمونیسم خودتان در ایران اسلامی و کل اروپای شرقی است.

**پنج** - در مورد مشکوکیت ما گفته شده

است. بیان این نکته جدید نیست. در جریان همین انتخابات اسلامیون نیز نشریه رفقای توده ایست "انتشگاه و مردم" ما را به دلیل سیاست های مان در قبال این سیرک اسلامی مشکوک اعلام کرد. اولین اطلاعیه های حزب توده در سالهای اول به قدرت رسیدن حکومت ضد امپریالیست شان، برای اولین بار این واقعیت مشکوک بودن ما را به همه اطلاع دادند. بعدها رفقای اکثریتی شان تا توانستند از عوامل این جریان مشکوک وابسته به امپریالیسم را به آیت الله خلخالی و سازمان خوش نام مطبوع آقای اکبر گنجی معرفی کردند. در دوران مجاهدات دوم خرداد نیز بارها از طرف کیهان تهران و آقای شریعتمداری هویت مشکوک و یهودی الاصل ما افشا شده است. آقایان سحابی، فریبرز رییس دادنا، علیرضا نوریزاده و لیستی از قهرمانان اصلاحات در نظام، بارها و بارها، ماهیت مشکوک ما را به عنوان اسراییلی، آمریکایی و یا اخلاکگر در اصلاح اسلام به همه معرفی کرده اند. اضافه بر این عرض شود که صف ما همیشه برای جنبش توده ایستی شما صفی مشکوک به ارتباط با امپریالیسم و اسراییل و... باقی خواهد ماند. به همین دلیل، باید پذیرفت که برای کمک به رفع این

مشکوکیتها هم که باشد، کمک به خشکاندن ریشه های این جنبش ملی دینی باید یک هدف سیاسی کمونیسم کارگری باشد.

**شش** - ما را تهدید کرده اید که به عنوان

محقق به نفع گنجی در دادگاه مریمی مورد ادعایتان، رای خواهد داد که ایشان مستقیما در جنایت دست نداشته است، و یا تیر خلاص به کسی نزده است. اولاً بحث امروز ما در مورد گنجی آزادی بی قید و شرط ایشان و معالجه کامل اوست. حکمی از جانب ما علیه شخص ایشان صادر نشده است. اگر روزی از دست اسلامیون رها شدیم و شاکتی شخصی ای جلو آمد و به همین دلیل دادگاه مورد نظر شما برقرار شد، اقدام شما میتواند روشنی بخش باشد و مثبت در گفته خود داشته باشید! شما ما را سرزنش، و کف بر دهان فحاشی میکنید. از نظر شما ایرادی در کار ما هست، که در کنار مطالبه آزادی گنجی او را قهرمان جنبش خود اعلام نکرده ایم. توجه کنید شما برای قهرمان کردن کسی با ما سر جنگ دارید که هنوز دادگاه شما او را از جنایت مستقیم در دوران عضویش در مخوف ترین سازمان های جنایی تیریه نکرده است! یادتان باشد هنوز امام خمینی جنبشکار سبیل قاطعیت گنجی است، که در مرخصی اخیرش به آن اشاره کرد. خود گنجی تا این لحظه حتی یکبار ابابت عضویش در سازمانهای جنایی اسلامی از مردم ایران عذر نخواسته است. هنوز اطلاعات مربوط به لیست معومین زیادی را تنها ایشان و نزدیکترین رفقای امرزش میتوانند در اختیار خانواده های داغدار این کشور قرار دهند.

**هفت** - دوست غیر مشکوک!

ما خواهان آزادی گنجی و هر کسی هستیم که پشت میله است. این به خاطر چشم نازنین کسی نیست، به این خاطر است که جنبش ما تنها در یک آزادی کامل سیاسی تقویت میشود. جنبش رهایی انسان از قید و بند سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیاز حیاتی به تامین آزادیهای بی قید و شرط سیاسی دارد. در چنین فضایی است که طبقه ما فرصت پیدا میکند خود را برای یک انقلاب سوسیالیستی متشکل و آماده کسب قدرت کند. جنبش دیگران منتهای وقتی در قدرت است که آزادی بی قید و شرط سیاسی به خون کشیده میشود، و سرکوب حکم میراند و اوین برقرار است. فراموش نکنید که ما بیشترین آزادی ها را برای جناح اقلیت نظام هم میخواهیم، تا از این طریق هم بیشترین نفع از افشاکاریهای شان به نیت طبقه کارگر و جنبش رهایی انسان برود. نتیجتا ما نه تنها خواهان آزادی بی قید و شرط سیاسی برای همه آحاد جامعه، که برای دشمنان مان در درون جناحهای قدرت حاکم بر خود هم هستیم. توجه کنید عشق ما به همه این آزادیها اساسا از نیاز به آزادی برای طبقه خود است. وقتی گفته میشود طبقه کارگر همراه خود تمام جامعه را نیز آزاد خواهد کرد، در این مورد هم صق میکند. ما نمیتوانیم خواهان آزادی کامل برای خود باشیم بدون اینکه خواهان آزادی برای همه باشیم. در این راه، ما با همه موانع و مقسقات ملی، مذهبی، طبقاتی، سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی سر جنگ داریم. یکی از دلایل مشکوک بودن ما از نظر همه هاداران مقسقات رنگرنگ، از دشمنی کور ما با این موانع ملون مورد عداقت آنهاست.

# پسراولان و فراموش شدگان در لباس ناجی و راهنمای جامعه!

در حاشیه نامه اخیر رضا علامه زاده



نریا شهابی

به هر طریق که می‌توانیم خاموشی را بشکنیم" و این "دوست درد آشنا"، چه بیان شاعرانه‌ای! از علامه زاده خواسته است که: او "و همه کسانی که به هر دلیل امکان بیشتری برای نشر افکار و عقایدشان دارند، تا دیر نشده گامهای موثرتری برای نجات جان اکبر گنجی بردارند".

و علامه زاده پرچم پیوستن اش به این کمپین را برمیافزاد و اعلام می‌کند که: "من حالا چرا با این تفصیل از این نامه حرف می‌زنم؟ به سادگی برای اینکه محتوای آن را قبول دارم و آماده‌ی پیوستن به هر جنبش اعتراضی در این زمینه هستم." این آمادگی جدا که قابل ستایش است. نباید تاخیر چنددهه و کم ملاتی آن را دید. آخر این کلمات "گهریار" از عوام و "سیاسیون" ساطع نشده است. از عزم و اراده "اهل قلم" و "درد آشنایان" برخاسته است.

جدا به این طیف ابن الوقت باید جایزه "زیرکی" داد. "استبداد، آزمون، خاموشی، بی تفاوتی مردم"، هنگامی که از "دهان و

بیدار شده مینویسد: "سلاح استبداد خاموشی است. استبداد از خاموشی مطبوعات، از خاموشی اهل قلم، از خاموشی روشنفکران و از بی تفاوتی مردم تغذیه و رشد می‌کند!" جدا چه "نبوغ" و چه شهامتی! و چه تشخیص درستی از فرصت! منظور از "اهل قلم" و "روشنفکر" شخص خود علامه زاده و هم صنفی هایشان در جامعه "روشنفکری"، همان فراموش شدگانی هستند که به محض تشخیص فرصت ابراز وجود، ناگهان طلبکار، دوان دوان از میان تماشاچیان به وسط میدان "مبارزه با استبداد" می‌پرند و مدال داور، راهنما و ناجی هم برسینه خود می‌زنند. علامه زاده، ضمن اشاره به نامه رسیده از "دوست درد آشنائی" که "در فکسی که همین دیشب" برای او فرستاده، اضافه می‌کند که: "گنجی نه تنها خامنه‌ای و رژیم اسلامی را به رویارویی دعوت کرده است بلکه با اینکار اپوزیسیون داخل و خارج کشور را هم به آزمون می‌طلبد. باید نشان داد چند مرده حلاجیم. باید

و هر جنبش و سیاستی از تکانهای آنها شروع و به آن ختم میشود. اینها روشنفکر و هنرمند "مدعی" و "مسئول" در جغرافیایی بسته اند که در خلوت و در دنیای تخیل و فانتزی، و بقول منصور حکمت در گوشه ای بدور از چشم منتقد جهانی، هرچیز ممکن که از یک "ذهن متروکه" بتواند بترآورد را "ادعا" میکنند. این "نوع نبوغ" در جوامع متمنن قرن‌ها است منقرض شده است. اما در ایران از برکت حاکمیت چند دهه خفقان و از نعمات دیوار بلندی که ایران را از جوامع امروزی جدا میکند، تعلق اش به گذشته‌ای که در آن هنوز سواد عمومی نشده بود و "اهالی قلم" از این دست برویایی بین "عوام" داشتند، را نمی‌بیند. کسانی که دون کیشوت وار هر روز به جنگ آسیاب بادی جدیدی می‌روند و فاتح از جنگ های پی درپی، تازیانه بر گرده "عوام" بی تفاوت و دست برزانو می‌زنند، که "تکان بخورید"، "بجنگید"، و دیگر "سکوت" جایز نیست.

رضا علامه که چند روزی است که به ناگهان سراسیمه از خواب

نامه اخیر رضا علامه زاده تحت عنوان "هرکسی میتواند یک کمی گنجی بشود" نمونه خواندنی از تولیدات "نبوغ" زنده به خفقان است. این نامه مثلاً قرار است پلاتفرم "پیوستن" علامه زاده به صف معترضین به زندانی بودن اکبر گنجی و سند "بیداری" ایشان باشد. اما سند "بیداری" علامه زاده، بیشتر از اینکه موجب جدی تلقی شدن این "بیداری" باشد، بنحو غیر قابل توصیفی آئینه تمام نمای وضعیت وارونه، و "کله ملق شده" قشر روشنفکر پسراولی است که به محض "بیداری" از قیلوله مضمن و پریدن چرت از سرش، ناگهان در هئیت ناجی و راهنمای جامعه، مدعی و "طلبکار" ظاهر میشود.

بخش اعظم قشر دگراندیشان و بقول خودشان "اهل قلم" ایران، روشنفکران "قانونی"، امثال علامه زاده، "معترضین" و "آگاهگران" آماتور و بسیار و وقت شناس اند. در عالم سیاست و ادبیات و هنر، با قرن‌ها تاخیر به "حرکت" درمی‌آیند و وقتی تکانی هم بخود دادند، تاریخ پیدایش هنر و علم و جامعه

قلم" این روشنفکران و "درد آشنایان" خارج میشود، چه قدرت جادویی و طنزین سحرانگیزی دارد! این کلمات کلیدی که به ناگهان با ۲۶ سال تاخیر، در و دروازه مبارزه با جمهوری اسلامی را بر روی امثال رضا علامه زاده و گنجی باز کرده است، اصلا با هیچ پلاتفرم و بیانیه و هیچ حزب و سازمان و جنبشی قابل قیاس نیست!

علامه زاده نه از مردم صحبت میکند و نه خطاب اش به اپوزیسیون داخل و خارج است. روی صحبت او به هم صنفی های هنوز در خواب خودش است. از اپوزیسیون داخل منظور دوستان خودشان، اپوزیسیون طرفدار رژیم در داخل است، نه صف میلیونی کسانی در ایران که حداقل ده سالی هست که عرصه را به رژیم اسلامی تنگ کرده اند و آن را به لبه پرتگاه سقوط کشانده اند. منظور علامه زاده از مردم صدها و صدها هزار زندانی سیاسی، معترض و مبارزی که قربانی توحش رژیم از بدو شکل گیری شدند نیست! منظور از اپوزیسیون خارج هم آن دسته از دوستان "درد آشنای" ی صنف "اهل قلم" است که هنوز از قیلوله بیدار نشده اند و از پای کرسی تکان نخورده اند، نه کنفرانس برلینی ها، زنان، جوانان، حکمتیست ها، و آزادیخواهانی که طی ۲۶ سال گذشته یک شب خواب خوش درخارج برای رژیم نگذاشته اند. اینهمه تخصص در قلب کردن واقعیت و متهم کردن مردم به "خاموشی" هنری است که تنها از این دست نوابغ ساخته است.

واقعیت وارونه است! این مردم، اپوزیسیون رادیکال و چپ ضد جمهوری اسلامی و جنبش سرنگونی و مشت های محکم جوانان و زنان و لرزیدن پایه

های حکومت توسط جنبش سرنگونی است که این آقایان را "بیدار" کرده است. "بپا خاستگان" و "سکوت شکنندگانی" که نه از پدیده زرننی سیاسی و فقدان آزادی عقیده و بیان برای همه مردم که به تنها به دستگیری و محدودیت های خودی ها، پسرخاله و دختر خاله های تا دیروز شریک قدرت رژیم اسلامی اعتراض دارند. واقعیت این است که این جنگ ۲۶ ساله مردم معترض در داخل و خارج و در راس آنها اپوزیسیون رادیکال، چپ و سرنگونی طلب است که چرت امثال علامه زاده را پرانده است. این واقعیت در ذهن دفرمه "روشنفکر" جامانده، چقدر وارونه است.

در او هام اینها، مهم نیست چندصد هزار نفر در مبارزه برای آزادی عقیده و بیان، در مبارزه علیه حجاب و برای گرفتن حق کارگر به زندان رفته و شکنجه و اعدام شده اند، مهم نیست چند نسل از جوانان، چند حزب و سازمان چپی و کمونیستی طی همه این سالها در جدال دائم با حکومت قرون وسطایی اسلامی ایران بوده اند، مهم نیست چند هزار تن ادبیات ضد اسلامی و در دفاع از حقوق انسان و برای برابری زن و مرد طی همه سالهای "خاموشی" علامه زاده و طی سالهای در "خدمت" اسلام بودن گنجی، تولید شده است، مهم نیست چندین و چند بار حضور نمایندگان رژیم در خارج سد شده است و چند کنفرانس برلین و سفارتخانه رژیم از قدرت اعتراض آزادیخواهان، سوسیالیست ها و کمونیست ها لرزیده است، مهم نیست در چند ۱۶ آذر و ۱۸ تیر و هشت مارس و مسابقه فوتبال و چهارشنبه سوری و حتی تاسوعا و عاشورا جوانان و زنان آزادی و برابری را خواسته باشند و مهم

نیست که چندین و چند سال است کارگر برای گرفتن ابتدایی ترین حق اش هر روز میجنگد و مهم نیست چندین و چند کمپین علیه اعدام، سنگسار و برای آزادی زندانی سیاسی و در دفاع از حقوق کودک و فراریان از توحش رژیم توسط همین مردم براه افتاده باشد، اینها مهم نیست! مردم هنوز "بی تفاوت اند" تا زمانی که کلمات نیم پز در مورد استبداد از زبان و کلام امثال علامه زاده خارج میشود. نسل ها جنگ جوانان با رژیم نه تاریخی را میسازد و نه پدیده اساسا مهمی است. همان چند کلمه علامه زاده قدرت جادویی عجیب و غریبی دارد. آخر اینها متخصص درد شناسی اند و "دردآشنایان" و "اهل قلم" اند! عوام و سیاسی که نیستند!

در دنیای تخیل مالیخولیایی شان، نقش و جایگاه ویژه ای در بیدار کردن مردم برای خود قائل اند! پس برای اثبات "ناپلئون" شدن این "دایی جان ها" ناگهان، مردم و همه اپوزیسیون داخل و خارج را باید "بخوابانند" از آنها طلب اثبات "چند مرده حلاج" بودن کنند، تا بتوانند خود با قدی برافراشته "برخاسته" ظاهر شوند. با یک چرخش قلم برای کور کردن چشم بینایی مردمی که ۲۶ سال است ایشان و امسال ایشان را هیچ کجا در مقابل یکی از وحشی ترین حکومت های قرن ندیده اند، یا اگر دیده اند همچون گنجی بعنوان فرزند خلف امام خمینی و ایدئولوگ سپاه در "خدمت" نظام دیده اند، ناگهان به مردم "بی تفاوت" و "خاموشی" حمله میکنند که "بیدار" شوید! و نشان دهید که در دفاع از گنجی در میدان مبارزه علیه استبداد "چند مرده حلاج" اید!

. مسخره نیست! رقت انگیز است! این "نوع" و صنف پسقراول و فراموش شده، قدرت

بزرگنمایی عجیبی دارد. هیچ کس نمی تواند به اندازه آنها به جامعه و تحولات آن بی ربط باشد و در عین حال تا این اندازه برای خود مقام "آگاهگری" و "ناجی" بتراشد! علامه زاده و این تیپ صنف "روشنفکر" و "اهل قلم" ایران در سیاست بیش از حد راست و در زمینه ادبیات و هنر متعلق به گذشته های بسیار دور

در جهانی که در آن مادونا در کنسرت لایو ۸ در اعتراض به فقر صدها هزار نفر را به فریاد زدن علیه سرمایه داری فرامیخواند، اطلاق هنرمند "آگاه" به این تیپ دهن کجی به هنر و هنر مند است. اینها باید خیلی رشد کنند تا بتوانند نه بعنوان "آگاهگران" که بعنوان شهروند متوسط در جامعه ای امروزی، زندگی کنند. این تیپ روشنفکر مدعی و طلبکار، شرقی و مذهب زده، زنده به خفقان اسلامی در ایران است. وقتی تحت حاکمیت یک رژیم قرون وسطایی هر استعداد ادبی و هنری رادیکال و مترقی و امروزی را یا با گلوله در سینه خفه کرده اند، یا فراری داده اند، وقتی که هر آدم نواندیش و ترقیخواه، رادیکال و چپ و سوسیالیست را به زندان انداخته، شکنجه و اعدام کرده اند، معلوم است امثلا علامه زاده همانطور که خودش میگوید "امکان بیشتری برای نشر افکار و عقایدشان دارند". این تمام واقعیتی است که اجازه میدهد که این تیپ واپسگرا و پسقراول، خود را به "مقام اول" برساند!

با از بین رفتن خفقان و جمع شدن بساط حکومت قرون وسطایی اسلامی ایران، ارزش مصرف اینها هم تمام میشود. مردم ایران شایسته هنر و ادبیات مدرن و متمدن و حقیقت گو هستند!

## ماهواره و آل احمد‌های پلاستیکی

تقریباً تمام مردان بزرگ جهان ما مرده اند، موتزارت، بتهوون، پوشکین، ایوت... حال خودم هم زیاد تعریفی ندارد.

مجله پانچ



منصور حکمت

معتقد است که "کاغذ فروشهای ظهیر الاسلام به قدرت رسیده اند" و کنترل قلم را بدست گرفته اند. تنومندانی که "درخت اره میکنند تا کاغذ کنند" راه بر آنها که چون ایشان "نبوغی دارند و شب تا صبح نمیخوابند و تخیلات خویش بر کاغذ میاورند" بسته اند. ایشان اعتراض میکنند: "این کاغذهایی که با ارز خون جگر وارد مملکت میشود مال من و امثال من است"، استدلال میکند: چرا وقتی صحبت صنعت و کشاورزی است متخصصین را خیر میکنند، اما تا پای هنر و فرهنگ میشود همه، "جامعه"، عوام الناس، خود را صاحب نظر میدانند و صحنه را شلوغ میکنند. "در مورد مسائل فرهنگی ماشاالله هزار ماشاالله شصت میلیون صاحب نظر داریم که به هیچ قیمتی هم کوتاه نمیایند. بیچاره پدید آورندگان فرهنگ و

این دایره بشمار آورد، اما افق و نگرش چندش آور این فرقه است که به باصطلاح محیط ادبی ایران حاکم است.

آقای عباس معروفی، در ستونش در روزنامه نیمروز تحت عنوان "حضور خلوت انس" (المعنی فی بطن الشاعر)، یکبار دیگر ما را به سیاحت این دنیای کج و کوله نارسیمیم و خودفریبی و عقب ماندگی میبرد. ایشان در ستونش، شاید از سر ساده دلی، تمام محاسن این صنف را یکجا و بدون پرده پوشی به نمایش گذاشته است. دعوی آقای معروفی و رژیم اسلامی به شکلی نمونه وار جوهر کشمکش کل این قشر با ارتجاع سیاسی در ایران را در خود فشرده کرده و معنی میکند. دعوا، آنطور که خودش میگوید، سر کاغذ و اجازه نشر نوشته هایش است.

چلفتی چنین رسالتی برای ارشاد و هدایت برای خود قائل بوده است. کمتر جماعتی اینچنین فراموش شده و در حاشیه رها شده، چنین خود را مرکز عالم پنداشته اند. کمتر فرقه ای اینچنین اسیر گذشته، چنین سهمی از آینده را حق خود دانسته است.

این صنف، این فرقه، یک پدیده مردانه، ملی، اسلام زده، تمدن سنیز، گذشته پرست، سیاه پوش، ضد علم و آخوند مسلک و کلاه مخملی مآب است. سنتی است که فقط به اعتبار اختناق آریامهری و اسلامی و بسته بودن چشم و دست و دهان مردم و تکفیر شعور در آن مملکت تا امروز دوام آورده است. میگویم فرقه و صنف، چون اگرچه قطعاً همه را نباید به یک چوب راند و لابد میتوان معدودی از شاعران و نویسندگان را خارج

صنف روشنفکر هنرمند و اهل ادب ایرانی سه چهار دهه اخیر پدیده جالبی است که مطالعه روحیات و خلیات و مشغله هایش برای کسی که وقت و حوصله اش را داشته باشد خالی از لطف نیست. نزد اینها خود بزرگ بینی و خود محور پنداری که شاید یک عارضه حرفه ای این صنف در همه جاست، به یک موتاسیون ژنتیکی تمام عیار بدل شده است. کمتر کسی چون صنف روشنفکر ادبی ایرانی دوره اخیر در ارزیابی اندازه و ارج و قرب و جایگاه اجتماعی خویش اینچنین به بیراهه رفته است. پسقراولان جامعه و جامانده های هر تند پیچ تاریخ معاصر، مدام خود را ناجیان و راهنمایان آن انگاشته اند. بیمایگی و لکت اندیشه با هنر و آفرینش عوضی گرفته شده. کمتر قشری اینچنین واپسگرا و دست و پا

نویسندگان ادبیات خلاقه (شکسته نفسی نفرمائید) که از پس معرکه سرک میکشند ببینند آن وسط چه خبر است". نه اینطور نمیشود، رژیم اسلامی منفعت خود را نمیشناسد، دارد منافع ملی را فدای خود محوری میکند. درد آقای خامنه ای و انصار حزب الله از "تهاجم فرهنگی" را آقای معروفی است که خوب درک میکند. ایشان آنتن بشقابهای بالای ساختمان هارا نشان سران رژیم میدهد و خیرخواهانه نصیحت میکند: اگر MTV و برنامه های "مبتدل" آن میدان پیدا کرده از آن روست که دهان ایشان و امثال ایشان بسته است، کتابهایشان منتظر اجازه چاپ مانده، "بهترین خالقان آثار ادبی و هنری" را گوشه نشین کرده اند. "مجنون دارد ویلان پرسه میزند و مینالد و مردم دارند از ماهواره لیلی را نگاه میکنند".

اگر کسی سر بر نمیگرداند تا به این مجنون رنجیده و ویلان نگاه کند شاید از آنروست که شکل و شمایل آشنا و کسالت آوری دارد. میشناسندش، نمیخواهندش. سالهاست این تیپ اجتماعی در آن مملکت کشیمینی تولید میشود. آل احمد های پلاستیکی خوشبختانه این یکی خود میداند تمام وجودش کپی و تکراری است. میگوید: "گفتم که تاریخ این صد سال به شکل وحشتناکی تکراری است ... این روزها کتابی میخواندم که بشدت مرا تحت تاثیر قرار داد "حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ برگشته" ... جالب است... نفرت حسن مقدم به غرب، و توجه او به مصالح ملی و شهامتش در بیان دردها مرا به این باور میرساند که انگار زمان نگذشته است." اگر از حسن مقدم تا عباس معروفی، زمان نگذشته باشد، مکان از قرار گذشته است! اگر "نه غربی" شعار حسن مقدم بوده باشد، مصرع "نه شرقی" اش، مستقیما محصول واشنگتن دی سی است: "به مقامات رژیم گفتم بیاید همه روزنامه هارا تعطیل کنید و یک

"پراودا" منتشر کنید برای همه مردم". احسنت، چه سخن نو و چه ادبیات خلاقه ای! چه انتقاد عمیق و سازش ناپذیری به ارتجاع سیاسی در ایران! اگر تصور میکنید کنایه آقای معروفی به برژنف و سوسیالیسم قلابی است، حتما حسن نظر دارید. خیر، ایشان دارد با این فرمول نخ نمای جنگ سردی اعتبار نامه ضد چپی اش را حاضر میکند. و البته اینهم تکراری است. "بهترین خالقان آثار ادبی و هنری در ایران" سنتا خواص این خود شیرینی هارا در رفع سانسور کتابهایشان در رژیم های ضد کمونیست به خوبی میشناسند. حالا همه چیز به کنار، خودمانیم، واقعا شرایط شوروی سابق، حتی با همان برژنف و کاگب اش، برای "پدید آورندگان فرهنگ" و نوابغ شبانگاهی ایران به نسبت رژیم اسلامی پسرقت محسوب میشود! واقعا که هشدار آقای معروفی چقدر باید "مقامات رژیم" را که فقط دهها هزار قتل عمد در پرونده جمعی و فردی شان هست، خجل کرده و بخود آورده باشد!

و مبادا تصور کنید با این حرفها آقای معروفی پا به قلمرو آلوده سیاست گذاشته است. خیر، "من نویسنده ام"!

نه عزیز من، نه آقای معروفی، کل ماجرا را وارونه فهمیده اید. سانسور آثار شما و شماها علت هجوم مردم به شبکه های تلویزیونی ماهواره ای نیست، برعکس، برچیدن آنتهای بشقابی و قرنطینه فرهنگی مردم علت بقاء شما و حیاط خلوت محقر هنری تان در آن مملکت است. مطمئن باشید روزی که مردم آزادانه به آنچه در جهان میگذرد دسترسی داشته باشند و در بیان سلیقه ها و دنبال کردن علانقشان آزاد باشند، دنیای ادبی و هنری عقب مانده شما، با همه ترس و نفرتش از هر آنچه غیر اسلامی و غیر ایرانی است، یک شبه منقرض میشود.

را دستمایه میلیونها بیت وصف "درد فراق" و "غم حرمان" و منظومه های ضجه کرده اند. مبتدل، توصیف سنت فرهنگی ای است که در یک گوشه پرت، بدور از چشم منتقد جهان معاصر، از عقب ماندگی اخلاقی، مذهب زدگی، مرد سالاری و خود پرستی قومی و ملی و فقر تکنیکی خود یک فضیلت و هویت اجتماعی ساخته است. مبتدل وصف حال سنت ادبی ای است که زیر چتر رژیمهای واپسگرا و ارتجاعی که حتی نگاه مردم به بیرون این محیط پرت افتاده را ممنوع و سرکوب می کنند، به زور سوسپید و روی نوش کار ارزان کارگر چاپ برای خود یک بازار محقر هزار و هشتصد نفره ترتیب داده و با پاشیدن سم بیگانه گریزی و قومپرستی و گذشته پرستی از آن دفاع میکند.

مطمئن باشید که همان آزادی فرهنگی ای که با سقوط رژیم اسلامی شکوفا میشود و بساط حماقت مذهبی و ملی را بکلی بر می چیند، این "فرهنگ سازان" را هم از دور خارج خواهد کرد. این سنت ادبی و فرهنگی همزاد ارتجاع سیاسی در ایران است و از همان تغذیه میکند، همفکر آن است و به همان هم خدمت میکند. با همان هم محو خواهد شد. مردم شایسته هنر و ادبیات و فرهنگ دیگری هستند

منصور حکمت

اولین بار در بهمن ۱۳۷۵، فوریه ۱۹۹۷، با امضای نادر بهنام، در شماره ۲۳ انترناسیونال منتشر شد.

hekmat.public-  
archive.net  
#0980fa.html